

پیشنود کتاب  
و تلویزیون

نگاهی به سریال حکایت‌نامه که مثل‌های ایرانی و روایات کهن را به تصویر کشید

# سفری به تاریخ با حکایت‌های لب‌خنده

از حکایات و روایات ایرانی در نوشتن متون نمایشی برای مجموعه‌های تلویزیونی بهره برده شده است؛ به‌ویژه به آثار نوستالژیک این قاب که سر می‌زنیم، نام‌هایی را می‌بینیم که در قالب تله‌تئاتر یا سریال، راوی این بخش از ادبیات فارسی شدند. یکی از این آثار خاطره‌انگیز، حکایت‌نامه (لطایف‌المتون) است که به کارگردانی حمید لب‌خنده در سال ۱۳۶۸ تولید و از شبکه دو سیما پخش شد.

آرمیتا علی‌رضایی

از اهالی قلم

نوشین مجلسی

سر دبیر

قاب‌کوچک



«جیمی سرسره»، «جیمی قالتاق»، «جیمز مک‌گیل» و «سال گودمن» اسامی هستند که همه و همه در قامت یک شخصیت واحد با بازی باب اودنکرک در سریال «با سال تماس بگیر» جان گرفتند؛ شخصیتی که از دل یک سریال مشهور دیگر به جهانی تازه قدم گذاشت؛ جهانی که در واقع روایتگر گذشته اوست. آثار نمایشی را به‌خاطر داریم که شخصیت اصلی آن فردی به اصطلاح قالتاق و کلاهبردار باشد؛ جیمی هم از همین شخصیت‌هاست ولی تفاوتش در این است که مخاطبان را با خود همراه می‌کند و کمتر پیش می‌آید که با تمام ندانم‌کاری‌هایش، بینندگان را مقابل خود قرار دهد. در ریشه‌یابی علت کیفیت برقراری ارتباط مخاطبان با این شخصیت می‌توان به جوانی تلخ و دشوار جیمی اشاره کرد. او دست‌کم یاب‌ه عبارت بهتر نادیده گرفته شده است. در سایه برادری توانا و تحصیل‌کرده، هیچ‌گاه آن‌طور که باید و شاید توجهی دریافت نکرده است و به همین دلیل از هر روشی برای دیده شدن بهره می‌گیرد. همین پیشینه است که وی را به آدمی بدل کرده که حتی هنگام تغییر و دست‌ویازن برای رشد، به چشم نمی‌آید و سبک شمرده می‌شود. اعمال ضد اجتماعی این شخصیت که برآمده از خلق خودمحور و به نوعی عقده حقارت اوست، بیش از آن‌که مورد سرزنش تماشاگران قرار گیرد، رقت‌انگیز است و اسباب دلسوزی را فراهم می‌آورد. جیمی در طول قصه دچار نوسان شخصیت است اما از یک طیف مشخص خارج نمی‌شود. او در نهایت به اصل خود بازمی‌گردد و با «شعار بهتره با سال تماس بگیر»، به دور از شئون و کالت سعی در جذب موکل دارد. البته موکلان برای او که بارش را برای همکاری با گروه‌های خطرناک بسته، به نوعی پوشش محسوب می‌شوند. در مسیر زندگی حقوقی جیمی یا همان «سال» فراز و فرودهای بسیاری را شاهد هستیم اما در نهایت این شخصیت به سقوط می‌رسد که این را می‌توان پاسخ به کسانی دانست که دودوزه‌بازی‌های این شخصیت و البته محبوبیت ناشی از شیوه شخصیت‌پردازی او را مروج بی‌اخلاقی تلقی می‌کنند.

## برگ اول

### درباره سریال

داستان‌های این مجموعه نمایشی در قالب تله‌تئاتر، از قسمت‌های کوتاه و مجزا، برگرفته از متون کهن پارسی و دارای مضامین پندآموز تشکیل شده بود. برخی از قسمت‌های این مجموعه عبارت بودند از: «حکایت بهلول»، «ابوالعلا»، «بکوب بکوب»، و «مداوای حکیمانه». در این سریال بازیگرانی حضور

## یادی از درگذشتگان

در میان دست‌اندرکاران تولید این مجموعه خاطره‌انگیز نام‌های بسیاری است که امروز میان ما نیستند. از تهیه‌کننده و کارگردان اثر گرفته تا آهنگساز و برخی از بازیگران. زنده‌یاد مجید اوجی به‌عنوان تهیه‌کننده پیشکسوت، سریال‌های تلویزیونی بسیاری را برای قاب جادو و یادگار گذاشت؛ از جمله همسایه‌ها، سفر سبز، مهرماه و... زنده‌یاد لب‌خنده نیز برای اهالی تلویزیون نامی شناخته شده است که مشهورترین اثر او سریال در پناه تو بود. بابک بیات، استاد بی‌بدیل آهنگسازی نیز برای فیلم‌ها و سریال‌های به‌یادماندنی زیادی آهنگسازی کرده که از جمله آنها سایه همسایه، فریاد، دو زن، شاید وقتی دیگر، مرسدس و... است.

## برگ دوم

### درباره حکایت‌ها

در این مجموعه نمایشی از حکایات و تمثیل‌های کهن ایرانی که امروزه ممکن است کمتر به گوش نسل جوان رسیده باشد، برداشتی آزاد شده بود و در هر قسمت شاهد یکی از این روایات شیرین بودیم.

## برگ سوم

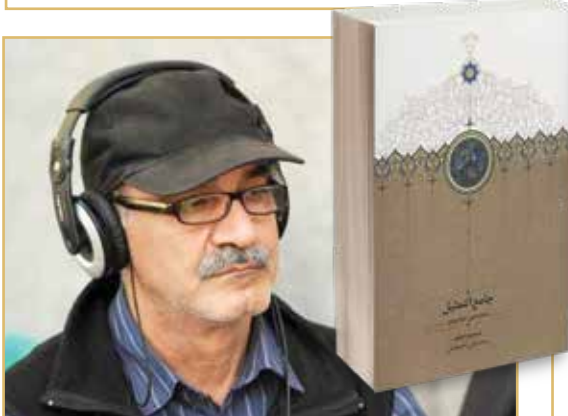
## برگ چهارم

### بخشی از یک حکایت

مثلی است که می‌گویند: «رزق می‌رسد همان که مقدر شده و روزی، که معین شد کم‌وزیاد نمی‌شود» و حکایتی دارد. در بخشی از کتاب جامع‌التمثیل نوشته محمدعلی حبله‌رودی (نویسنده قرن ۱۱) در شرح این ضرب‌المثل با عنوان «بکوب بکوب همان است که دیدی» که در قسمتی از این مجموعه نیز به‌صورت برداشت آزاد به نمایش درآمد، نوشته شده است: در شهر غزنین ابوالعلی نام روزی به خدمت دانشمندی رفت و از او پرسید: افضل‌ترین اعمال کدام است که به‌کار آخرت آید؟ گفت: علم و عمل و پرهیزکاری. پرسید: حلال‌ترین مأكولات را از چه ممر به دست توان کرد؟ گفت: از رنج دست و عرق جبین. ابوالعلی روزها به تحصیل علوم و شب‌ها به دقایق مشغول شد تا شبی در واقعه دید بر سر کوه بلندی تفرج‌کنان است، چشمش به شعبی از شعوب افتاد که نوری از وی می‌درخشد. سطحی دید مشبک از سوراخ‌های بزرگ و کوچک داشت و آب سفیدی به‌اندازه منفذها برمی‌آید. از جمعی که متصدی آن امر بودند، پرسید که این سوراخ‌ها و آب سفید که به هم آمیخته

داشتند که امروز بسیاری از آنان به سمت استادی رسیدند. حبیب دهقان‌نسب، رضا فیاضی، بهروز مسروری، زنده‌یاد رضا خندان، حمید عبدالملکی و ابراهیم بصیرت از جمله نقش‌آفرینان سریال هستند. سریال تلویزیونی حکایت‌نامه (لطایف‌المتون) به کارگردانی هنری حمید لب‌خنده و کارگردانی تلویزیونی قاسم شاکری بیش از ۳۰ سال پیش یعنی سال ۱۳۶۸ تولید شد. زنده‌یاد مجید اوجی،

تهیه‌کننده حکایت‌نامه بود. این اثر محصول گروه فیلم و سریال شبکه دو سیماست که در ۱۱ قسمت و حدود ۲۲۰ دقیقه روی آنتن رفت. محمد نگینی، سوسن سمیعی و حمید لب‌خنده نویسندگی سریال را برعهده داشتند. قصه‌های این روایت تصویری، درمقابل دوربین تصویربرداری مهران چراغعلی، فریدون حدادیان و نیره سجادی ضبط شد و موسیقی آن را زنده‌یاد بابک بیات خلق کرد.



مرغ لعل و باقوت و یکی زر سرخ و یکی دُر و مروارید کرده بعد از نماز شام بدون آشنایی به در خانه دقاق رسانید. ابوالعلی با خود اندیشید که اگر نفس را امشب به غذای لذیذ عادت و هم فردا تحصیل چنین غذایی میسر نباشد و در تعب افتم، چه بهتر این طعام را دست‌نخورده به سوداگری که وقت شام از گرد راه رسیده و هنوز سرانجام طعام نکرده دهم و با او آشنا شوم، شاید که در این شهر آنچه پارچه خرید نماید به من دهد تا دقایق کتم و مزد ستانم طعام را به بود اگر غریب داد. سوداگر چون دست به طعام برد از آن همه نعمت حیران شد. طعام را خورد و آن همه نعمت را برداشته طبق به سرایدار سپرد و خود نیمه‌شب از آن شهر کوچ کرد. شب دیگر سلطان به سروقت دقاق آمد، همان نوا را شنید: بکوب بکوب همان است که دیدی. از او پرسید طعامی که برایت آوردند صرف کردی؟ دقاق گفت: بازگانی غریب از راه رسیده بود بدان امید که اگر طعام به او بدهم، خرید کند، من دقایق کتم و مزد خود ستانم، بدو دادم. سلطان گفت: بکوب بکوب همان است که دیدی.

نمی‌شدند، چیست؟ گفتند: این سوراخ‌های خرد و بزرگ و آبی که از آنها فرو می‌ریزد سرچشمه رزق خلاق است. ابوالعلی پرسید: سرچشمه رزق من کدام است؟ منفذی را که از دل تیمان تنگ‌تر بود و قطره‌قطره آب از آن می‌چکید به او نمایانند. در این حال از خواب برخاست و پس از آن در موقع دقایق می‌خواند: بکوب بکوب همان است. سلطان محمود شب‌ها به لباس درویشی سیر می‌نمود تا حال مردم شهر معلوم کند. عبورش به دکان ابوالعلی افتاد و زمزمه بکوب بکوب همانست که دیدی، از درون دکان شنید. پیش رفت، حلقه بر در زد و گفت: مردی غریبم و راه به جایی ندارم، امشب مرا جای ده. ابوالعلی درب بر روی مهمان ناخوانده باز کرد و نان خشکی که داشت او را خوراند. سلطان در گوشه‌ای بیاسایید و ابوالعلی به‌کار دقایق مشغول و هم‌چنان می‌گفت: بکوب بکوب همان است که دیدی. سلطان سبب این جمله را پرسید. او خواب خود را نقل کرد. چون صبح شد، سلطان او را وداع کرد و به مقر سلطنت قرار گرفت و یکی از خادمان را گفت یک لنگری مزغرف با سه قطعه مرغ مسمن در شکم یک

